

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/22

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع

مشتمین حکمی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) درباره احکام نکاح منقطع ذکر کردند، بیان عده متعه بود. [1] و بحث هم در سه مقام بود: مقام اول آنچه را که مرحوم محقق و صاحب جواهر و این گونه از آقایان اختیار کردند؛ مقام دوم بیان آرا و اقوال دیگران بود که به تبع نصوص دیگر فتوا دادند و مقام سوم جمع بندی بین این دو مقام بود.

در مقام اول اشاره شد که مختار مرحوم محقق و صاحب جواهر و عده ای از بزرگان فقهی این است که عده منقطعه «حَيْضَتَان» است و طایفه ای از روایاتی که سندشان معتبر است بر همین «حَيْضَتَان» دلالت دارد. [2] آن بزرگان دیگر که می گویند عده اینها «حَيْضَةٌ» یا «حَيْضَةٌ وَ نَيْفٌ» یا «شَهْرٌ وَ نَيْفٌ» سند آنها روایات دیگری است. [3] آیا باید جمع دلالتی کرد یا یکی را بر دیگری مقدم داشت؟ آیا این جمع به تصرف در ماده است یا به تصرف در هیات؟ این به ظهور و اظهر بودن و ظاهر بودن این روایات مرتبط است.

درباره قول مرحوم محقق و صاحب جواهر [4] و سایر بزرگانی که به «حَيْضَتَان» نظر دادند، روایت هشت باب چهار و همچنین روایت شش باب 23، اینها دلیل خوبی است بر «حَيْضَتَان» که هر دو روایت خوانده شد؛ وسائل جلد 21، صفحه هیجده، باب چهار، روایت هشت این باب که مرحوم کلینی [5] (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ» «عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ اَدْنَانَ عَنْ اِسْمَاعِيلَ بْنِ اَبِي اَسْمَاعِيلَ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ» نقل کرد که گفتند این روایت یا صحیح است یا حسن؛ برای اینکه «عبد الملك بن ابن جریج» که از عامه است او سهمی ندارد او جزء روات نیست تا ما بگوییم او سنی است مجهول است عده ای توثیق کردند و عده ای توثیق نکردند، او «مروی عنه» است نه راوی. این «عبد الملك ابن جریج» آن طوری که از خلاصة الاقوال مرحوم علامه هست [6] و دیگر کسانی که عهده دار ضبط اسامی رجال هستند، گفتند جریج است نه جریج، و عامی است نه خاصه، و قائل به متعه است، و با دیگران فرق دارد. سبب آن است که در آن عصر، عده زیادی از علمای سنت نزد امام صادق (سلام الله علیه) درس خواندند؛

حالا «ابوحنیفه» دو سال درس خواند، عده ای کمتر، عده ای بیشتر، اینها جزء شاگردان امام صادق (سلام الله علیه) بودند. در آن عصر اینها فراوان بودند؛ منتها او شهرتی نداشت که مانند «ابوحنیفه» و امثال «ابوحنیفه» باشد. اینها درس ها را پیش امام صادق (سلام الله علیه) خواندند، وگرنه کسانی که سقفی می اندیشیدند که قائل به متعه نبودند، اینکه گاهی گفته می شود علم را از هر جایی که شد بگیرید! برای آن است که او کاری به عمل ندارد، او مسئله شرعی را بلد است و دارد می گوید. بنابراین این «مروی عنه» است نه راوی، اگر سنی باشد آسیبی نمی رساند، یک؛ آن هم در محضر امام آمده و عرضه بر قرآن ناطق کرده، حضرت تصدیق کرد، دو؛ شاگرد نامی امام صادق (سلام الله علیه) که «زراره» است به تصدیق «عمر بن اذینه» باورش داشت و تصدیق کرد، سه. بنابراین از اینکه ما بگوییم او موثق است یا موثق نیست، اثری ندارد. برای ما شناخته شده نیست، ولی نزد آنها موثق است. از این شاگردان در محضر امام صادق (سلام الله علیه) کم

نبودند.

مطلب دیگر این است که احکام «فقه» یکسان نیست؛ مثلاً شما ببینید ما «اصالة الحقيقة» در برابر مجاز داریم؛ یعنی هر جا در این اصول لفظی احتمال می‌دهیم که مجاز است یا نه، کنایه است یا نه، استعاره است یا نه، اصل لفظی حقیقت است؛ «اصالة الاطلاق» از این قبیل است، «اصالة العموم» از این قبیل است، اینها جزء اصول لفظیه است که حجت است. اما «اصالة الواقعية» که به جهت صدور کار دارد، نه به متن که آیا این برای بیان حکم واقعی است یا برای تقیه است؟ این هم جزء اصول عقلاییه است؛ اصل لفظی نیست، ولی جزء اصول عقلایی است. کاری که کرده نمی‌دانیم «تقیه» کرده یا حکم واقعی بوده؟ حرفی که زده، فعلی که انجام داده، نامه‌ای که نوشته. این «اصالة الواقعية» عهده‌دار تامین جهت صدور است؛ مثل «اصالة الحقيقة» که عهده‌دار تامین جهت الفاظ است. «اصالة الواقعية» همه جا هست «الا ما خرج بالدلیل». ما اگر در جهت صدور یک روایتی شک کردیم که «تقیه» صادر شده یا برای بیان «حكم الله الواقعي»، «اصالة الواقعية» که جزء اصول عقلایی است و جاری می‌شود؛ ولی در مسئله «متع»، در مسئله «طلاق»، در فضایی که وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) زندگی می‌کند، این بزرگان می‌گویند ما مشکل داریم! ما چنین «اصالة الواقعية»‌ای در بخش «متع» و «طلاق» و «عده» و مانند آن بعید است داشته باشیم؛ برای اینکه در بسیاری از موارد می‌بینیم اینها «تقیه» حرف زدند.

بنابر این این طور نیست که اگر کسی در باب «معاملات» مجتهد شد، در باب «عبادات» بشود مجتهد «او بالعکس»؛ هر کدام از این ابواب یک قواعد خاص خودش را دارد که باید سالیان متمادی در آن باب کار کرد. آنچه که درباره «طهارت و نجاست» است، «صوم و صلات» و مانند این‌گونه موارد، بله «اصالة الواقعية» محکم است، «الا ما خرج بالدلیل»؛ ما نمی‌دانیم این روایت «لیان حکم الله الواقعي» است یا «تقیه» است؟ اصل این است که «لیان حکم الله الواقعي» است «الا ما خرج بالدلیل». اما در مسئله «متع»، در مسئله «طلاق»، در مسئله «عده»، روایات فراوانی «تقیه» صادر شده است. شما می‌بینید وجود مبارک امام رضا (سلام‌الله‌علیه) پشت سر هم از حضرت سؤال می‌کنند و حضرت هم پشت سر هم از امام باقر (سلام‌الله‌علیه) نقل می‌کند؛ این برای اینکه به عصر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نزدیک است و امام باقر (سلام‌الله‌علیه) را به عنوان کسی که به عصر رسول نزدیک است و از آن‌جا باخبر است دارد می‌گوید، وگرنه چه وجهی دارد که این قرآن ناطق از آن قرآن ناطق نقل کند؟! امام رضا (سلام‌الله‌علیه) از امام باقر (سلام‌الله‌علیه) نقل کند یعنی چه؟! اینها نشان می‌دهد که در بیان حکم واقعی آنها در زحمت بودند، بطور جدّ در زحمت بودند؛ لذا مسئله «عده»، مسئله «طلاق»، مسئله «متع»، اینها مسائلی نیست که انسان بتواند این‌چنین صاف بگوید «اصالة الواقعية» در اینها هست.

غرض این است که «عبدالملک بن جریح» او عامی است و از شاگردان حضرت است مانند «ابوحنیفه» و دیگران، منتها کمتر از او درس خوانده یا مثلاً شهرتی پیدا نکرده است، نزد آنها موثق است، گرچه نزد ما شناخته نیست، و «مروی عنه» مسئله است نه راوی. بنابراین اگر چنانچه «اسماعیل بن فضل هاشمی» می‌گوید که «عبدالملک بن جریح» این‌چنین گفت و این‌چنین کرد، این می‌شود حجت؛ برای اینکه «عبدالملک» سهمی ندارد، «عبدالملک» این حرف‌ها را زده و این شخص آمده این حرف‌ها را پیش حضرت برده و حضرت فرمود: «مَدَقُّوْهُ أَقْرَبُ».

بنابر این این روایت مشکل سندی ندارد او چه بخواهد قبول کند و چه بخواهد نکول کند برای ما اثری ندارد، چون او راوی نیست، یک؛ از او هم نقل نمی‌کند، دو؛ «عمر بن اذینه» است و مانند او؛ لذا با همه احتیاطی که صاحب جواهر و امثال صاحب جواهر می‌کنند به این خبر «اسماعیل بن فضل هاشمی» استناد کردند؛ حالا گفتند یا صحیح است یا حسن.

پس روایت هشت باب چهار دلیل بر «حَيْضَتَان» هست؛ اما روایت شش باب 23 به این صورت است - که این هم قبلاً خوانده شد - صفحه 56 جلد 21، تفسیر عیاشی «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْمُنْعَةِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا فِئَافَ تَرْضَيْنَهُنَّ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» [8] در تفسیر این آیه که مربوط به متعه است، فرمود: «لَا بَأْسَ بِأَنْ تَرِيذَهَا وَ تَرِيذُكِلَا انْقِطَعِ الْأَجَلَ بَيْنَكُمَا»؛ بعد «فَتَقُولُ اسْتَخْلُوكَ بِأَمْرِ آخَرٍ بَرَّأَ مِنْهَا» که این مربوط به صیغه و عقد نکاح منقطع است. بعد فرمود: «وَلَا تَحِلُّ لِعَيْرِكِ حَتَّى تَنْفِضِيَ عِدَّتَهَا وَ عِدَّتَهَا حَيْضَتَانِ». این برای حرف مرحوم محقق و صاحب جواهر و این بزرگان دیگر که سند تام، دلالت تام؛ دلالت می‌کند بر اینکه عده عقد انقطاعی «حَيْضَتَان» است. البته عده وفاتش را فرمودند با سایر زن‌ها و عقود دیگر فرق نمی‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: چرا! مشکل برای اینکه آن «حَيْضَتَان» روایت شش باب 23 گفتند کافی است و اگر چنانچه روایت معتبر باشد خود ایشان تعبیر می‌کنند یا صحیح است یا حسن و این شخص هیچ یعنی هیچ! این «عبدالملک بن جُریح» چه نقشی در این روایت دارد که ما بگوییم حالا او سنّی است یا موثق نیست؟! او که راوی نیست، حرف او که تنها به امام نرسیده است، «زراره» می‌گوید یک رجلی سؤال کرد و حضرت این‌گونه جواب داد، آن رجل گمنام است و اصلاً نمی‌دانیم کیست، فاسق است مسلمان است غیر مسلمان است؟! او نه راوی است و نه «مروی عنه». این «عبدالملک» چه نقشی در این روایت دارد؟! مانند «ابوحنیفه» زیاد در درس حضرت می‌آمدند، او هم جزء اهل سنّت بود که می‌آمد درس حضرت و حضرت فرمود او این چیزها را بلد است.

اینکه گفته می‌شود «اصالة الواقعية» در باب «متعه» و «عده» و «نکاح منقطع» و مانند آن به زحمت جاری می‌شود برای همین است؛ وگرنه وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) اولاً چرا ارجاع می‌دهد؟ ثانیاً با بود «زراره» چرا به «عبدالملک بن جُریح» سنّی ارجاع می‌دهد؟ این است که بعضی از فقها گفتند ما «اصالة الواقعية» در باب «متعه» و «نکاح» و «عده» نداریم؛ بلکه باید هر روایت را جستجو کرد و ببینیم که جهت صدور آن درست است.

پرسش: از باب این نیست که می‌خواهد بفرماید برای ما علم او مهم است؟

پاسخ: نه، آن علم را باید از یک منبعی بگیرد؛ لذا آن شخص اطمینان نداشت بعد از اینکه حرف «عبدالملک بن جُریح» را شنید، آورده به عرض حضرت رسانده است. او نه مرجع بود و نه شاخص بود. به هر حال آن روز هم خیلی فرق نبود بین این مذاهب پنج‌گانه.

غرض این است که وجهی ندارد ما این روایت را بگذاریم کنار. او هیچ دخالتی ندارد؛ مثل اینکه گفتند رجلی آمده سؤال کرده است. اگر «زراره» در بین هست و «زراره» می‌گوید این چنین هست و نقل کرده که این «عبدالملک»

درست جواب داده و حضرت فرمود: «صَدَقَ أَقْرَبُ»، معلوم می‌شود که این روایت معتبر است. این مقام اول بود که بحث آن گذشت.

مقام ثانی روایاتی بود که به طور پراکنده در طی این چند روز خوانده شد که در باب 22 از «ابواب متعه» و بعضی از روایات باب «عِدَّة» آن جا ذکر شده است. این روایات باب 22 را ملاحظه بفرمایید! جلد 21، صفحه 51، باب 22 از «ابواب متعه»؛ مرحوم کلینی [9] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِثَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنْ كَانَتْ تَحِيضُ فَحَيْضَةٌ وَإِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَشَهْرٌ وَنِصْفٌ»؛ اگر در سنّ حیض است و حیض می‌بیند که عده او یک حیض است و اگر حیض نمی‌بیند که یک ماه و نیم، همان 45 روز است. سند این روایت صحیح و معتبر است؛ لکن طبق بعضی از نقل‌ها محور بحث متعه است، اگر آن «متمتع بها» در سنّ «من تحيض» بود و حیض می‌دید، یک حیض عده اوست و گرنه یک ماه و نیم است. اما این چنین مستقیم فرمود: «إِنْ كَانَتْ»، این ضمیر «إِنْ كَانَتْ» به چه کسی برمی‌گردد؟ آیا به «متمتع بها» برمی‌گردد؟ آیا به امه برمی‌گردد؟ به چه کسی برمی‌گردد؟ یقیناً یک چیزی محذوف است. اگر چیزی محذوف است ما دلیل قطعی نداریم بر اینکه آن محذوف چیست، این روایت نمی‌تواند سند باشد. در برخی از نسخ کافی دارد که متعه «متمتع بها»؛ در بعضی از نسخ ندارد. تهذیب نقل کرده است، [10] دیگری نقل نکرده است؛ پس این روایت چگونه می‌تواند در امر تعبدی محض سند باشد؟! یقیناً یک چیزی افتاده است؛ آن شیء امه است؟ متمتع است؟ حُرّه است؟ کیست و چیست؟ نسخه‌ها مختلف، یقیناً یک مرجع ضمیری دارد؛ چون ابتدائاً که حضرت نمی‌فرماید اگر! چه کسی؟! «إِنْ كَانَتْ» اگر!

روایت اول که سند صحیح است این مشکل را دارد. این روایت شاید همان تعبیر روایت هشت باب چهار باشد که تتمه آن است.

روایت دوم این باب - می‌بینید این مقام دوم خودش چندین روایت دارد - که «عِدَّةُ الْمُتَعَةِ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا» 45 روز است؛ یعنی یک ماه و نیم است. آن با «حَيْضَةٌ» هماهنگ نیست. احتیاط این است که «خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ لَيْلًا» [11] این شب هم حساب کنند.

روایت سوم که خیلی اصرار دارند که با احتیاط باشد، «زراره» می‌گوید که «عِدَّةُ الْمُتَعَةِ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليهما السلام) يَغْفِظُ بَيِّنَةً خَمْسَةً وَ أَرْبَعِينَ فَإِذَا جَازَ الْأَجَلَ كَانَتْ عُرْفَةٌ بِغَيْرِ ظُلُمَاتٍ»؛ زراره در این روایت از اول سند نقل نمی‌کند، خود زراره می‌گوید که عده متعه 45 روز است، شما که می‌گویید «حَيْضَةٌ وَاحِدَةٌ»؛ معلوم می‌شود که آن «حَيْضَةٌ وَاحِدَةٌ» را در سنّ «من تحيض» در «تحيض» می‌داند، و این 45 روز را برای کسی که حیض نمی‌بیند، لابد چنین جمعی کرده است. بعد برای اهمیت مسئله، زراره می‌گوید گویا الآن دارم می‌بینم که وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) با دستانش اشاره می‌کنند و انگشتانش را می‌شمارند که یک، دو، سه، چهار! 45 روز؛ یعنی نه کم نه زیاد. «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليهما السلام) يَغْفِظُ بَيِّنَةً» که مبادا کم باشد یا زیاد باشد. بعد فرمود وقتی این 45 روز گذشت، اینها از یکدیگر جدا هستند و دیگر نیازی به طلاق ندارد. [12] این روایت مرحوم کلینی [13] را صدوق [14] (رضوان الله تعالی علیه) هم با سند دیگر نقل کرده است.

پس روایت اولی که مشکل متنی داشت؛ برای اینکه کلمه‌ایی که محذوف بود این بود که یا یک حیض است، و اگر در سنّ «من تحيض» است و حیض نمی‌بیند یک ماه و نیم است یعنی 45 روز. روایت دوم فقط 45 روز بود. روایت

سوم فقط 45 روز بود. روایت چهارم جمع کرده است؛ مثل روایت اولی، بین 45 روز و یک حیض. مرحوم شیخ

طوسی «باشنده عن مُحَمَّد بن أَحْمَد بن یَحْیٰی عن مُحَمَّد بن الْحُسَین عن جَعْفَر بن بِسْرٍ عن خَمَاد بن عُثْمَانَ عن جَمِیل بن صَالِح عن عَبْدِ اللَّهِ بن عَمْرٍو عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فی حَدِیثِی الْمُتَعَةِ قَالَ قُلْتُ: فَکَمْ عِدَّتُهَا؟ قَالَ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ یَوْمًا أَوْ خَمِیسَةٌ مُسْتَقِیْمَةٌ»؛ [15] این تخییر نیست نظیر خصال کفاره، این یعنی اگر در سنّ «من حیض» بود و «لا حیض» بود 45 روز است. اگر در سنّ «من حیض» بود و «حیض» بود یک حیض است. یک وقت است که تخییر است در خصال کفاره؛ مانند تحریر رقبه، اطعام ستّین مسکین، صوم ستّین یوماً، اینها تخییر است. آیا این جا او مخیر است بین دو امر یا ترتیب است؟ به قرینه روایات دیگر ترتیب است. در روایات دارد که اگر در سنّ «حیض» باشد و «حیض» است و اگر در سنّ «حیض» باشد و «لا حیض» باشد، 45 روز است.

روایت پنج این باب که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) «باشنده عن صفوان بن یَحْیٰی عن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بن الْحَجَّاج» نقل کرده است، «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْمَرْأَةِ يَتَزَوَّجُهَا الرَّجُلُ مُتَعَةً ثُمَّ يَتَوَقَّى عَنْهَا»؛ چون بحث عده وفات جداگانه مطرح است. «هَلْ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ فَقَالَ ثَلَاثَةٌ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ وَ غَفْرًا»؛ عده او چهار ماه و ده روز است؛ مثل عده حُرّه. «وَ إِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُهَا وَ هُوَ حَيٌّ فَحَيْضَةٌ وَ نَيْفٌ»؛ این «فَحَيْضَةٌ وَ نَيْفٌ» همان یک ماه و نیم است، همان 45 روز است، «مِثْلُ مَا يَجِبُ عَلَى الْأَمَةِ». [16] این «مِثْلُ مَا يَجِبُ عَلَى الْأَمَةِ» نظیر روایات دیگر آنچه که بر امه است بر اوست، بر امه که «حَيْضَتَانِ» نیست. در روایات دیگر دارد که بر متعه آنچه که بر امه است لازم است، این یک اصل کلی است؛ نظیر «الْمَرْأَةُ فِي الْبَيْعَةِ» [17] که در باب «عِدَّة» و اینها هست. اگر این اصل کلی باشد که متعه مانند امه است، امه که دو حیض ندارد یک حیض است. این می تواند حاکم باشد بر بسیاری از ادله ای که دلالت می کند بر اینکه فقط یک حیض برای امه است. مشکل دیگری که می تواند ایجاد کند جلوی آن روایتی که می گوید «حَيْضَتَانِ» را می تواند بگیرد اگر این روایت چنین اطلاقی داشته باشد؛ لکن چنین اطلاقی را ما از این تنزیل بتوانیم بفهمیم آسان نیست.

روایت ششم این باب که «عبدالله بن جعفر» در «قُرْبِ السَّنَادِ» نقل کرد، «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِدَّةُ الْمُتَعَةِ حَيْضَةٌ»، بعد «وَ قَالَ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ یَوْمًا لِيُغَيَّرَ أَصْحَابُهُ»؛ [18] حالا جلسه فرق می کند، سؤال فرق می کند؛ وگرنه این تقیّه نیست، چون اصل متعه را آنها نمی پذیرند تا ما بگوییم این تقیّه بود یا تقیّه نبود. در بعضی از جلسات معلوم می شود حکم تخییری است، یا حکم فرعی دیگر است، یا فرصت برای بیان تمام احکام نبود. این روایت می تواند جامع باشد که یک ترتیب هست؛ منتها یک بخش از ترتیبی را در آن جلسه فرمودند و بخشی دیگر را در جلسه دیگر.

روایت هفت این باب که مرحوم «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ» نقل کرده است این است که در پایان دارد «فَأَجَابَ (علیه السلام) يَسْتَقْبِلُهَا حَيْضَةٌ غَيْرُ تِلْكَ الْحَيْضَةِ لِأَنَّ أَقْلَ الْعِدَّةِ حَيْضَةٌ وَ طَهْرَةٌ ثَامَةٌ»؛ [19] این برهانی که می آورد می تواند این جمعی که مرحوم محقق و صاحب جواهر و اینها کردند آن را تایید بکند. آنها که می گویند: «حَيْضَتَانِ» با این که می گوید: «حَيْضَةٌ وَ نَيْفٌ» یا «شَهْرٌ وَ نَيْفٌ»، می تواند این چنین باشد؛ آن حیض که تمام شد طهر می آید و وقتی وارد حیض دوم شد، دیگر در حیض دوم که نمی تواند آمیزش کند، این حیض دوم باید به پایان برسد، گرچه عقد در حال حیض دوم جایز است، ولی می شود دو حیض. این که صاحب جواهر آمدند جمع کردند بین روایات که «حَيْضَةٌ وَ أَرْبَعَةٌ شَهْرٌ وَ نَيْفٌ» یا «حَيْضَةٌ وَ طَهْرٌ» یعنی این طهر باید تمام شود، چه وقت تمام می شود؟ به ورود در حیض ثانیه؛ پس ابتدای حیض ثانیه هم کافی است. عقدش می تواند در ابتدای حیض ثانی باشد، ولو آمیزش او بعد از انقضای عده است. این چندتا وجهی که مرحوم صاحب وسائل در ذیل صفحه 53 به عنوان جمع بین این طوایف ذکر کردند، آن هم همین است. در بعضی از روایات دارد

که «قُرْءَان» در یک معنا «قُرْء» یعنی حیض؛ چون «قُرْء» از لغات متضاد است، هم برای «طُهر» وضع شده و هم برای «حیض» وضع شده است. مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید به اینکه شما از کجا می‌فرمایید که «قُرْءَان» دوتا قُرْء به معنای دوتا طُهر باشد، شاید به معنی دوتا حیض باشد؟ پس این کلمه «قُرْء» که از لغات اضداد است؛ هم برای «حیض» وضع شده، هم برای «طُهر» وضع شده، از کجا شما می‌گویید که «قُرْءَان» دوتا «قُرْء» است یعنی دوتا طُهر است، شاید دوتا حیض باشد؟!

چندتا وجهی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در صفحه 53 و 54 ذکر کردند، این عصاره فرمایشاتی است که فقها (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند.

اما در باب «عِدَّة» این روایات هم هست؛ مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در کتاب «طلاق»؛ یعنی جلد 22، صفحه 256، باب چهل از «ابواب عِدَّة» این روایات را دارد؛ روایت دو این باب: مرحوم کلینی [20] (رضوان الله تعالی علیه) از «عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَصَمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» دارد که «سَمِعْتُهُ يَقُولُ طَلَّقَ الْعَبْدُ لِلْأَمَةِ تَطْلِيقَتَانِ»؛ این سه طلاقه که باعث حرمت است برای حُرّه است، در عبد دو طلاقه باعث حرمت است «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» [21] «وَأَجَلَهَا حَيْضَتَانِ إِنْ كَانَتْ تَحِيضُ فَأَجَلَهَا شَهْرٌ وَ نِصْفٌ»؛ این برای طلاق است و نکاح دائم، کاری به نکاح منقطع ندارد. اگر کسی بخواهد به این «حَيْضَتَانِ» استدلال کند این در نکاح دائم است. اگر ما یک دلیلی داشتیم که عِدَّة نکاح دائم و نکاح منقطع یکی است، آن وقت حرف مرحوم محقق و صاحب جواهر با این روایت تایید می‌شد. این «حَيْضَتَانِ» در روایت برای نکاح دائم است که طلاق دارد به قرینه کلمه «طلاق» در روایت.

در روایت سوم این باب چهل که آن را هم باز مرحوم کلینی [22] (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است از امام باقر (علیه السلام): «قَالَ: عِدَّةُ الْأَمَةِ حَيْضَتَانِ وَقَالَ إِذَا لَمْ تَكُنْ تَحِيضُ فَبِشَعْبَةِ الْخُرَّةِ». [23] اگر عِدَّة امه «حَيْضَتَانِ» باشد، عِدَّة حُرّه یقیناً همین است کمتر که نیست. این روایت می‌تواند مؤید قول مرحوم محقق و صاحب جواهر و مانند آنها باشد.

در روایت پنج این باب که آن را مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است این است که «طَلَّقَ الْأَمَةَ تَطْلِيقَتَانِ»؛ سه طلاقه نمی‌خواهد، همین که دو بار طلاق داد همسرش بر او حرام می‌شود «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»، «وَعِدَّتُهَا حَيْضَتَانِ»؛ دیگر نمی‌شود عِدَّة امه بیشتر از عِدَّة حُر باشد در حالی که در همه موارد کمتر است. «فَإِنْ كَانَتْ فَقَدْ قَعَدَتْ عَنِ الْمَجْبُورِ عِدَّتُهَا شَهْرٌ وَ نِصْفٌ» [24] 45 روز. پس اینها تایید می‌کند که عِدَّة حُرّه هم دو حیض است.

روایت ششم این باب که مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ» نقل می‌کند، «لیث» می‌گوید من به امام صادق (سلام الله علیه) عرض کردم: «كَمْ تَعْدُ الْأَمَةُ مِنْ مَاءِ الْعَبْدِ قَالَ حَيْضَةً»؛ [25] این معلوم نیست که نکاح دائم باشد یا نکاح منقطع باشد! بر فرض نکاح منقطع باشد درباره امه است و در خیلی از موارد دارد که امه «نصف ما على الخُرّة» است.

پس بنابراین از مجموع روایات مخالف چیزی در نمی‌آید که با آن «حَيْضَتَانِ» مخالف باشد؛ چون این قابل حمل هست که «حَيْضَةُ وَ طَهْرٌ» یک حیض و طهر؛ یعنی این طهر باید تمام بشود و به حیض دوم برسیم. اگر به حیض دوم رسیدیم آغاز حیض دوم هم کافی است؛ چون بعد که نمی‌تواند کاری انجام بدهد. آن وقت قهراً می‌شود «حَيْضَةً» و مطابق با احتیاط هم هست، و چون مطابق با احتیاط هست این قول، قول مختار است. اگر مخالف احتیاط بود انسان می‌گفت به اینکه این قول خیلی قول نیست چون معارض دارد و دیگران هم فرمودند؛ اما چون مطابق با احتیاط هست، اگر اقوی



- [1] شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام (ط - اسماعيليان)، المحقق الحلّي ج 2، ص 251.
- [2] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 257، أبواب العدد، باب 40، ح 4، ط آل البيت.
- [3] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 257، أبواب العدد، باب 40، ح 5، ط آل البيت.
- [4] جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن النجفي ج 30، ص 197.
- [5] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني ج 5، ص 451.
- [6] خلاصة الاقوال، العلامة الحلّي ج، ص 375.
- [7] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 20، أبواب المتعة، باب 4، ح 8، ط آل البيت.
- [8] نساء/سوره 4، آيه 24.
- [9] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني ج 5، ص 458.
- [10] تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة ج 8، ص 165.
- [11] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 51-52، أبواب المتعة، باب 22، ح 2، ط آل البيت.
- [12] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 52، أبواب المتعة، باب 22، ح 3، ط آل البيت.
- [13] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني ج 5، ص 458.
- [14] من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق ج 3، ص 464.
- [15] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 52، أبواب المتعة، باب 22، ح 4، ط آل البيت.
- [16] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 52، أبواب المتعة، باب 22، ح 5، ط آل البيت.
- [17] عوالي اللئالي، محمد بن علي بن ابراهيم ابن ابي جمهور الأحسائي ج 2، ص 167.
- [18] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 53، أبواب المتعة، باب 22، ح 6، ط آل البيت.
- [19] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 53، أبواب المتعة، باب 22، ح 7، ط الاسلامية.
- [20] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني ج 6، ص 169.
- [21] بقره/سوره 2، آيه 23.
- [22] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني ج 6، ص 170.
- [23] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 256، أبواب العدد، باب 40، ح 3، ط آل البيت.
- [24] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 257، أبواب العدد، باب 40، ح 5، ط آل البيت.
- [25] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 257، أبواب العدد، باب 22، ح 6، ط آل البيت.